

سه فضای شعری در غزل شکوهی

دکتر محمدرضا سرسالاری

نوشتن از شعر استاد شکوهی شاید مستلزم سال‌ها رفاقت و هم‌نشینی با روحیات و اخلاقیات او باشد که متأسفانه این توفیق را نداشتم و تنها چندین سال آخر عمر ایشان در خدمت‌شان بودم و به این دلیل شاید این نوشته برای چرایی و چگونگی سرایش بسیاری از اشعار آن بزرگوار پاسخی نداشته باشد ولی آنچه از آثار و تألیفات استاد برمی‌آید این است که بدون شک استاد شکوهی یکی از تأثیرگذاران غزل مدرن معاصر است که با بررسی دقیق شعر سوادمند او می‌توانیم او را در کنار بزرگانی مثل حسین منزوی قرار دهیم. به گمانم مقایسه او با دیگر غزل‌سرایان سه دهه اخیر به‌نوعی ناسزا و ناشناختی به شکوهی و شعر اوست. البته افتخار تلخی است که در فقدان او این مطالب نوشته شود که او مستحق تکریم در هنگام حیات بود ولی به هر تقدیر هر وقت که دل به عشق داده شود به قول خواجه شیراز خوش دمی است.

شکوهی به سبب تحصیلات و مطالعات ادبی و البته تجربه تدریس ادبیات در مدارس مشهد پیوسته آرایه‌های ادبی و کرشمه‌های زبانی را در ذهن خود مرور می‌کرد و بسیار به این مقولات مسلط می‌نمود و به همین سبب شعر او از این منظر، شعر بسیار دغدغه‌مندی است. شاید بتوان شعر شکوهی را رکورددار استفاده و استخدام صنایع ادبی و رساندن زبان به سطوح بالا دانست. به‌خصوص استاد بسیار مشتاق و علاقه‌مند استخدام تشبیهات مضمیر، استعاره‌ها و نمادها بود که با یک نگاه ساده می‌توان بسامد بالای این آرایه‌ها را در تألیفات او یافت. اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم باید غزل غلامرضا شکوهی را به سه بخش تقسیم کنیم که شاید بتوانیم با نگاهی منتقدانه‌تر به آنها نگاه کنیم و از کلی‌گویی‌های معمول بپرهیزیم. این سه فضای شعری از چند دیدگاه شبیه هم و در چند منظر با هم متفاوت‌اند که در حد بضاعت به آنها اشاراتی کوتاه خواهیم داشت.

✽ عاشقانه‌ها

اولین بخشی که شعر شکوهی در آن فضا اتفاق افتاده است، عاشقانه‌ها و حدیث‌نفس‌های اوست که اتفاقاً برهه خاصی را در زندگی استاد شامل می‌شود و زمان



معین و تمام شده‌ای در زندگی ادبی او نداشته است. زبانی گرم و بهره‌برداری از ظرفیت‌های بالقوهٔ زبان همراه با حیایی مثال‌زدنی که هیچ‌گاه از پردهٔ عفت و شرم زبانی خارج نمی‌شود و هرگز شبیه بسیاری از هم‌دوره‌هایش برای سرایش عاشقانه‌ها، زبان شعرش را به نیایدها آلوده نکرده است.

چو شمع از غم تو قطره‌قطره آب شدم
گناه آتش دل بود اگر کباب شدم
تو سر رسیدی و من مثل خانه‌ای بر آب
به روی پایهٔ پاهای خود خراب شدم

اگر به این دوبیت که ده‌ها سال پیش و در هنگام جوانی استاد سروده شده هم دقت شود، تمام مواردی که در بالا ذکر شد به‌راحتی قابل پی‌گیری است و وسوسه‌های جوانی برای به‌دست آوردن تریبون‌های جوان‌پسند هم نتوانسته شعر او را از دایرهٔ ادب و البته دلبری‌های زبانی خارج کند. این خصوصیت شعر شکوهی یکی از تشابهات شعر اوست که در هر سه فضای شعری که عنوان شد اشتراک دارد. شکوهی برای گفتن فضاهای گوناگون و ژانرهای گوناگون شعری در زبان خود تغییرات کلی نمی‌دهد و فقط با تغییرات بسیار اندک در محور جانشینی کلمات از ظرفیت‌های زبان خود ساخته خود استفاده می‌کند و احتیاج به دگرگونی‌های طنزگونه و گاه فکاهی معمول در زبان نمی‌بیند که البته می‌دانم بسیاری از منتقدین این را ضعف می‌دانند و اعتقادشان بر این است که شاعر باید توانایی سوییچ کردن روی چند زبان مختلف شعری که دارای امکانات موضوع سرایش هست را داشته باشند تا در زمان مناسب آن را به‌کار گیرند که با بحث ما تفاوت دارد؛ چرا که شکوهی یک زبان واحد را چنان در خود پرورده بود که امکان تغییرات شایسته‌ای برای بیان خاک‌ریزهای مختلف شعری را داشته باشد.

* اشعار اجتماعی

اما دومین فضا و گونهٔ شعری که در آثار استاد شکوهی جای بررسی دارد، اشعار اجتماعی اوست که اتفاقاً این مقوله هم در شعر او از ابتدای

شاعری تا پایان عمر ادامه داشت و مخصوص زمان یا برههٔ خاصی نبود و از این منظر شعر او شعری متعهد و حساس نسبت به وقایع اطراف اوست. همین که هیچ‌گاه زبان به تملق هیچ شخص خاص سیاسی و اجتماعی اعم از حقیقی و حقوقی آلوده نکرد، خود گواه تعهد او به اتفاقاتی است که در بستر و بازهٔ پنجاه‌سالهٔ شاعری خود دیده بود. شعر شکوهی به نابرابری‌های اجتماعی و نگاه‌های از بالا به پایین بسیاری از صاحبان زر و زور حساسیت داشت و باز در آثار او قابل پی‌گیری است. او در اجتماعی‌های خود به دنبال ستیزه‌جویی و پیدا کردن مقصر نیست و تنها به طرح موضوع و حساس کردن جامعه نسبت وقایع بسنده می‌کند که شاید وظیفهٔ شاعر هم به‌عنوان یک نقاد اجتماعی همین باشد. قضاوت‌های او در اشعار اجتماعی‌اش بسیار دلی و دلسوزانه است و تا می‌تواند از قضاوت‌های معمول پرهیز می‌کند. برای درک بیشتر این موارد به سه بیت از یکی از غزل‌های اجتماعی استاد که گویا به دوست شاعرش تقدیم شده، بسنده می‌کنم:

حجم درشت جمجمه‌اش رنگ کاه داشت
یک کاسه خون خشم به جای نگاه داشت
در زیر آروارهٔ خشمش به جای نان
یک سفره انتظار ز بخت سیاه داشت
من گنج این قضاوت‌م ای دست‌های عدل
یک مرد و زخم این همه خنجر گناه داشت

* شعر آیینی

اما سومین ژانر یا گونهٔ شعری که شکوهی در یک دههٔ اخیر به آن رغبت آشکاری نشان داد و در آن به شاعری صاحب سبک مبدل شد، شعر ولایی و آیینی است که به حق تجربیات چند دهه کار مداوم خود در حوزه شعر کلاسیک را به‌خوبی به کار گرفت و به‌سرعت با قریحه و البته ارادتی که در این زمینه از خود بروز داد آثار فاخر و متفاوتی را در مدح و مرثیه



از هیئت تصور اشعار برتر است
کی می‌رسد تخیل تشنه به کوثرش
از چیست روشنای دو عالم که اینچنین
شمس و قمر گزیده سرانگشت باورش
این هرم نور از نفس کیست کز فراق
می‌سوزد از فروغ تو جبریل هم پرش
خورشید هر سپیده که از شرق می‌دمد
زانو زند به مقبره نور گسترش
یک روی سکه‌اش، گل خورشید مصطفی است
ضرب است روی ماه علی، روی دیگرش

اُمّه اطهار(ع) سرود که بارها تشویق و تجلیل شد. شعر ولایی شکوهی
میرا از بسیاری کج فهمی‌ها و ترکیب‌های غلوآمیز است که با احترام بسیار
شایسته‌ای به قول خودش نذر چهارده معصوم شده است. استاد بسیار در
شعرش کوشیده که ادب شرعی به نحو احسن رعایت شود. بی‌توجهی به
این مهم، عارضه خطرناک و اساسی در شعر ولایی امروز است. به شدت
با اشعاری که فقط برای پشت تریبون‌های مداحی و اصطلاحاً گرفتن اشک
بی‌معرفت سروده می‌شد برخورد می‌کرد و سعی در تصحیح این گونه
شعرها داشت که اگر شعری در این حوزه سروده می‌شود به احترام حضرات
معصومین(ع)، خالی از بدعت‌ها و کج‌اخلاقی‌ها و کج‌فهمی‌ها باشد.
در کنار شباهت‌ها و تفاوت‌هایی که برای شعر شکوهی عنوان شد،
می‌توان تهور و جسارت او در تجربه‌کردن فضاهای متفاوت را اشاره کرد که
حتی در شعر ولایی که باید در محیط بسیار خط‌کشی‌شده‌ای اتفاق بیفتد،
هم کنار گذاشته نشد و استاد همواره در شعر ولایی در کنار پرداختن به
محتوایی بلند و ارزشمند از شاعرانگی‌های همیشگی خود کوتاه نمی‌آمد.
آثار بی‌شماری که در یک دهه آخر عمر در سمت و سوی معارف اُمّه(ع) از
این شاعر بزرگ خراسانی به زیور طبع آراسته شد، گواه صلابت و ماندگاری
شعر اوست و میزان علاقه‌مندی شاعران جوان‌تر به او را نشان می‌دهد که
به حق پیوسته با جوانان تعامل داشت و شعرشان را می‌شنید و برایشان
سنگ صبوری می‌کرد. نمونه‌ای از شعر ولایی مدرن و زبان‌مند او که اتفاقاً
در همین چند سال آخر عمر پربرکتش سروده شده است، پایان‌بخش این
یادداشت کوتاه باشد. روحش شاد.

ما ضربدر تمام جهان در برابرش
صفریم اگر حساب کسی می‌شود سرش
بالتر از خیال جهان است و عاجز است
جنگل اگر قلم شود و دشت دفترش